



درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۷۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

هشتمین مسئله از مسائل هشت گانه‌ای که مرحوم محقق درباره بحث‌های ارثی در این قسمت ذکر کرد این بود که اگر شخصی مفقود باشد مال او را چگونه تقسیم می‌کنند؟ افرادی گم شده یا افرادی که در مسافرت‌های طولانی هستند که فعلاً خبری از آنها نیست، این همان‌طوری که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید موارد زیادی در فقه مورد بحث است: یکی در بحث طلاق است که زن تا کی صبر بکند؟ گفتند تا چهار سال از زمان رجوع به محکمه، نه از زمان غیبت آن مرد که افرادی که وضعشان روشن نیست، محکمه از آن زمانی که به او مراجعه شده چهار سال صبر می‌کند، افرادی را می‌فرستند در اطراف تا پیدا بشود، اگر پیدا نشد حکم طلاق صادر می‌شود و همچنین در موارد دیگر.

یکی از آن موارد، مسئله ارث است که چند تا فرع در این زمینه بود و روایاتی بود که قسمت مهمّش خوانده شد، بعضی هم که خوانده نشد همین حکم را دارد. اینکه می‌بینید روایات در این زمینه مختلف است که شما چهار سال صبر کنید، ده سال صبر کنید، فعلاً تقسیم نکنید، برای اینکه این یک قاعده و ضابطه کلی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. گر یک قاعده کلی دارد و مسافت هشت فرسخ یک قاعده کلی دارد، عادت زنانه قاعده کلی دارد اما این نمی‌تواند قاعده کلی داشته باشد، لذا روایات متعدد است. اگر یک وقت جوان بود نمی‌شود گفت که بعد از چهار سال مالش را تقسیم کنید! این هنوز اوایل سَنَس است، یک وقت است که پیرمرد سالمندی است که هشتاد سال را گذرانده این بعید است که الآن این قدر عمر بکند، همه جا نمی‌شود گفت که ده سال صبر بکنید یا هشت سال صبر کنید، یک ضابطه کلی ندارد، اینکه در روایات دارد که ضابطه کلی ندارد، به همین مناسبت است.

آخرین بخشی که مرحوم محقق هم روی آن نظر داده و بعضی از روایات هم آن را تبیین می‌کند این است که فرمودند در این گونه از موارد مرحوم شیخ طوسی گفت که «دفع إلى المحاضرين» مال را به افراد و به بستگان فعلی او می‌دهند، یک «و کفلوا به» آنها را کفیل این مال می‌کنند، دو، و در روایت اسحاق بن عمار آمده است که اگر ورثه ملاء هستند، وضع مالی‌شان خوب است این را تقسیم بکنند به حسب ظاهر، چون وضع مالی‌شان خوب است استردادش ممکن است «فإن جاء ردوه عليه» برگردانند اما اگر مسکین باشد که مصرف بکنند که هیچ! پس به عنوان مضاربه باشد، کار بکنند با آن، امانت باشد و مانند آن.

مرحوم محقق اینجا روی سند این روایت اشکال کردند و گفتند «فی اسحاق قول» برای اینکه نقد فطحی بودن را دارد، سهل بن زیاد هم که عموماً ضعفش معروف است ولی در خلاف فرمود که تقسیم نمی‌شود تا مدتی که مثلاً شخص مثل او زندگی نمی‌کند، حالا این شخص هشتاد سال سَنَس بود، الآن بیست سال گذشته، این معلوم می‌شود که این قدر نمی‌تواند زندگی کند. ایشان فرمود: «و هذا أولى»^۱ است.

این گونه از موارد، با همان قاعده «العدل و الإنصاف» هماهنگ است با «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۲ هماهنگ است. این قاعده «العدل و الإحسان» در خیلی از موارد فقهی کاربرد دارد، قاعده‌ای نیست که مصطفی از نصوص باشد که مهمان نصوص باشد تابع آنها باشد، تا ما بگوییم هر جایی نص بود و عمل کردند معتبر است یا نه، چون بعضی از قواعد، استقلالی ندارند از نصوص صید می‌شوند و چون از نصوص صید می‌شوند بنابراین باید دید که نطق آن نصوص چقدر است و تا کجاست.

پس این قواعدی که صید شده از نصوص اند، مهمان نصوص اند، آن قدرت را ندارند که خودشان داور باشند به عنوان یک قاعده فقهی. بعضی از قواعد هستند که در بنای عقلا ریشه دارند و شارع مقدس امضا کرده است بنابراین آنها خودکفا هستند، مستقل هستند بنای عقلا هر جا باشد همین کار را می‌کنند. بعضی از نصوص هستند که نه، روایات دارند در محدوده خودشان، این آیه

۱. شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۴۳.

۲. سوره نحل، آیه ۹۰.

سوره مبارکه «نحل» که ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ از آن یک قاعده در می‌آید یا در جریان رباخوار که ﴿لَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾^۳ نشان می‌دهد که در قاعده عدل و انصاف است.

بنابراین این قاعده عدل و انصاف نظیر قاعده مصطاد از نصوص که مهمان آنها باشد نیست، چه اینکه بنای عقلا هم باشد که بنای عقلا عدل و انصاف را طور دیگری می‌دانند، حقوق را طور دیگری می‌دانند، جاهلیت چیز دیگری را عدل می‌دانست، بنابراین اگر روی این قاعده و ضوابط فراوانی که در این زمینه آمده، عمل به این قاعده‌ای که شده بررسی بشود، جامعیتش مشخص می‌شود، الآن درباره روایتی که فرمود ﴿لَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ شما در هر مهد عقلایی قرار بدهید می‌پذیرند، این جز قاعده عدل و انصاف چیزی دیگر نیست.

بنابراین این قاعده اگر رویش کار بشود می‌تواند کاربرد فراوانی داشته باشد. این تتمه بحث دیروز بود که بحث به پایان می‌رسد. لازم نیست بقیه روایات را بخوانیم، چون بقیه روایات هم همین مضمون را دارند. بحثی که محل ابتلای همه ما است این است که جریان ذات اقدس الهی و قیامت و معاد و سؤال و جواب، به هیچ وجه شبیه سؤال و جواب‌های دنیا و امثال ذلک نیست. در دنیا بالاخره ممکن است کسی بهانه‌ای، عذری چیزی را بتواند بتراشد و خودش را مثلاً حاکم نشان بدهد یا خودش را ذی‌حق نشان بدهد - به هر وسیله‌ای هست - یا قانع نشود یا مثلاً ته دلش تقدی داشته باشد، این ممکن است اما کاری که ذات اقدس الهی در جریان معاد کرده این است که به هیچ وجه ممکن نیست انسان خودش را ذی‌حق بداند، بتواند بهانه بیاورد، هیچ وقت! نه به هیچ وجه ممکن است که بهانه بیاورد نه بتواند حرف خودش را توجیه کند نه می‌تواند از آن عذاب برهد، به این فکر باشد که از آن عذاب نجات پیدا کند، به دنبال بهانه‌ای بگردد که عذاب کم بشود یا فرار کند، هیچ ممکن نیست!

این نه برای آن است که دستگاه امنیتی خدا قوی است - البته قوی است - نه برای اینکه تمام راه‌های جهنم بسته است - البته بسته است - اما طرزی ساختار محاکمه در معاد مطرح است که نه اولی ممکن است نه دومی، یعنی هیچ ممکن نیست که کسی خودش را ذی‌حق نشان بدهد و بگوید که به من ستم شده است و نه ممکن است که خیال فرار در او باشد، چرا؟ چون دستگاه

۳. سوره بقره، آیه ۲۷۹.

خلقت را ذات اقدس الهی به طرزی دقیق و منظم آفرید که همه این راه‌ها را بسته است. از حکمای یونان یا قبل از یونان یا بعد از یونان، این مسئله تفکیک قوا مطرح بود که قوه مقننه، از قوه قاضیه، از قوه مجریه جداست. این را از کجا گرفته‌اند؟ این بزرگان حکمت یونان و امثال ذلک می‌گویند که ما این را از مسئله نفس خود انسان درآوردیم. ذات اقدس الهی انسان را مثل یک کشور متمدن خلق کرد، به او دستگاه تقنین داد به او دستگاه اجرا داد به او دستگاه قضا داد یعنی قوه مقننه در خود انسان است، قوه مجریه در خود انسان است، قوه قضائیه در خود انسان است، در این دستگاه ممکن نیست کسی بتواند کم کند، زیاد کند یا بهانه‌ای بیاورد، البته آن مقداری که هر کسی می‌فهمد او را محاکمه می‌کنند، پرونده هر کسی، عمل هر کسی در همان محدوده چیزی است که می‌فهمد، آن مقداری که متوجه نمی‌شود که «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۴ و محاکمه نمی‌شود.

یک دستگاه قوه مقننه به او داد به عنوان عقل نظر. عقل نظر می‌فهمد که چه چیزی هست و چه چیزی نیست در حکمت نظری، چه چیزی باید و چه چیزی نباید در حکمت عملی. حکمت نظری و حکمت عملی هر دو را عقل نظری می‌فهمد. آن جایی که جای دانش است، جای فکر است، جای اندیشه است، عقل نظر می‌فهمد. عقل عملی کارش اندیشه نیست کارش اجراست. عقل نظری هم بود و نبود را می‌فهمد که چه چیزی در عالم هست و هم باید و نباید را می‌فهمد که چه باید کرد. آن بود و نبود به حکمت نظری برمی‌گردد این باید و نباید به حکمت عملی برمی‌گردد، اخلاق را حقوق را فقه را عقل نظری می‌فهمد، حالا عملش مربوط به عقل عملی است. این قوه مقننه اوست، اگر کسی این را ندارد، مکلف نیست و محاکمه نمی‌شود. غالب مردم این را دارند و هر کس به اندازه‌ای که دارد محاکمه می‌شود، پس از نظر قانون‌گذاری و بخش تقنین، این حجت تام است.

می‌ماند بخش عمل. یک دستگاه به او دادند که این اجرا می‌کند هم آن بود و نبود را اجرا می‌کند در بخش اعتقاد، معتقد می‌شود هم این باید و نباید را اجرا می‌کند در بخش عمل صالح. محکمه‌ای در درون انسان ساخت که این قاضی است، که آن قانون مصوب عقل نظر را با اجرای عقل عمل هماهنگ می‌کند که آیا عملش مطابق با این قانون بود یا نبود به عنوان نفس لوازمه.

۴. رک: الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۲، ص ۴۶۳.

انسان یک چیزی را که می‌فهمد و یک چیزی را که اجرا می‌کند اگر دید که همان‌که حق بود، همان را اجرا کرد، پیش خودش خیلی خوشحال است و خیلی مسرور است که الحمدلله ما این را عمل کردیم و اگر مطابق آنچه می‌فهمد عمل نکرد و کلاه سر کسی گذاشت، کم گذاشت، خودش را ملامت می‌کند که چرا این کار را کرد؟! این دستگاه قضاست این رشوه‌پذیر نیست. آن قدر نفس لوامه قوی و غنی است که ذات اقدس الهی در سوره «القیامة» این را در کنار القیامة به آن قَسَم خورده است ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ^۵ این دستگاه قضاست.

پس در درون ساختار انسان، سه دستگاه جدای از هم است. الآن کسی که خلاف کرده وقتی شب می‌خواهد بخوابد خوابش نمی‌برد. هر چه می‌خواهد رشوه بدهد این را توجیه بکند، می‌بیند که نمی‌شود. این دستگاه را طرزی ذات اقدس الهی آفرید که این رشوه قبول نمی‌کند، توجیه قبول نمی‌کند، هر چه بخواد سر خودش را کلاه بگذارد نمی‌شود.

پس «هاهنا قوی ثلاثة» هم قوه مقننه است که عقل نظر است، هم قوه مجریه است که عقل عمل است و هم قوه قاضیه. کار بقیه اعضا چیست؟ فرمود بقیه اعضا شاهد و ناظر هستند. چه کسی شاهد است چه کسی ناظر است؟ چه کسی در قیامت باید شهادت بدهد؟ تمام یعنی تمام اعضا و جوارح می‌آیند صف می‌کشند برای شهادت حاضرند. این دست این پوست این جلد این انگشت همه و همه که ﴿تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ﴾ یا ﴿جُلُودُهُمْ﴾^۶ پوست و گوشت شهادت می‌دهند، کسی نمی‌تواند انکار بکند، چگونه می‌خواهد انکار بکند؟ حالا یک وقت کسی درون خودش را نتوانست قانع بکند ولی بیرون پیش مردم ممکن است که دروغ بگویی، اما اینجا کسی نمی‌تواند دروغ بگوید. فرمود: ﴿وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۷.

آن وقت اینها به جلود و شاهدان می‌گویند که ﴿لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۸، این یعنی چه؟ یعنی تمام هویت و بخش اصیل ما روح ماست. این اعضا و جوارح ما، ما نیستیم اینها همسایه‌های ما هستند، چرا؟ حالا آن دستی که اختلاس کرد یا نجومی گرفت، این دست گناه نکرد، چرا؟ برای اینکه اگر این دست گناه کرده باشد وقتی حرف می‌زند می‌گویند

۱. سوره قیامة، آیات ۲ و ۱.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۰.

۳. سوره یس، آیه ۶۵.

۴. سوره فصلت، آیه ۲۱.

اقرار کرده است اما قرآن می‌گوید که این شهادت می‌دهد، معلوم می‌شود که این دست گناه نکرده است، این چشم گناه نکرده است، این چشمی که نامحرم را دید، این گناه نکرده است، اگر این گناه کرده بود که می‌گفتند اقرار کرد ولی قرآن می‌گوید شهادت می‌دهد، معلوم می‌شود که تمام مسئولیت‌ها به عهده خود نفس است. ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ﴾^۹ اینها می‌گویند ﴿لَمْ شَهِدْكُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾.

اگر خود نفس خود آن روح حرف بزند، می‌گویند: ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾^{۱۰}، ﴿فَاعْتَرَفُوا﴾ خود انسان اما اعضا و جوارح که حرف می‌زنند می‌گویند شهادت داد. معلوم می‌شود که عضو، عین ما نیست، دست و پا و چشم و گوش عین ما نیستند، اینها ابزار کار هستند خود ما هستیم که مسئول هستیم. وقتی که خود ما سخن می‌گوییم می‌گویند ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾ ولی اعضا و جوارح حرف می‌زنند می‌گویند ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ﴾. پس اینها بیگانه‌اند. حالا می‌خواهیم تنبیه کنیم چه کار کنیم؟ پس این دستگاه بدن به قدری متمدن است که قوه مقننه را دارد، قوه قاضیه را دارد، قوه مجریه را دارد، شهود را هم دارد، حالا می‌خواهیم تنبیهش کنیم، چگونه تنبیه کنیم؟ ما که هیچ‌جا ندیدیم که در آیاتی روایاتی داشته باشد که ما از جنگل هیزم می‌آوریم، آتش جهنم را می‌گیرانیم و روشن می‌کنیم! نه، هیزم جهنم خود آدم‌های گنهکار هستند، فرمود: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^{۱۱} حطب یعنی هیزم. خود این شخص گُر می‌گیرد، خود این اختلاسی گُر می‌گیرد. چگونه می‌تواند فرار کند؟ حالا اگر کسی دامنش آتش گرفته که ﴿تَطَّلِعُ عَلَى الْفَاقِدَةِ﴾^{۱۲} این الآن باید فرار کند، کجا فرار کند؟ راه فرار معقول نیست. این وضع بدن است. این طرز ساختارِ الله است که ترسیم کرده این صحنه را.

اگر ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ هیزم جهنم همین‌ها هستند، آن وقت چگونه می‌تواند فرار کند؟ ما هستیم و چنین عالمی است. من متأثر هستم که این علم اصول با همه جلال و شکوهش، آن بحث‌های مهم و مفید را کمتر توجه کرده، این بحث‌های فراوان را دارد، یکی از بحث‌های خیلی دقیق، فرق بین طلب و اراده است. بله طلب و اراده، نظرات دقیقی رویش دادند

۹. سوره نور، آیه ۲۴.

۱۰. سوره ملک، آیه ۱۱.

۱۱. سوره جن، آیه ۱۵.

۱۲. سوره همزة آیه ۷.

که کدام قوی‌تر است و کدام قوی‌تر نیست، کدام اول است و کدام دوم است، رساله‌هایی هم نوشته‌اند. طلب و اراده هر دو جزء مجموعه عقل عملی است هر دو کار است، نیت و طلب و اراده و تصمیم و عزم، همه مربوط به کار است اما فرق علم و اراده را شما می‌بینید که بحث نکردند، چگونه می‌شود که آدم عالم است و عمل نمی‌کند؟ علم برای چیست؟ یقیناً می‌داند که این حق است ولی عمل نمی‌کند، مشکلشان چیست؟

برخی خواستند بگویند اراده همان علم صد درصد است، خیر! اراده یک وادی خیلی خیلی دور است علم یک وادی خیلی خیلی دور است. اینکه ثمره عملی دارد رویش کار نشده است، که چگونه می‌شود عالم، یقیناً علم دارد و تردید ندارد ولی عمل نمی‌کند؟ این مشکلش چیست؟ تنها فرعون نیست، وجود مبارک موسای کلیم برهان اقامه کرده است، در این دو تا آیه ببینید که می‌گوید او صد درصد علم دارد ﴿وَجَحَدُوا بِهَا﴾ اما ﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا﴾ «استیقن» یقین‌تر از «تیقن» است. این الف و سین و تائش برای تأکید آن مطلب است، تأیید مطلب است، صد درصد مسلم شد که حق با موسای کلیم است اما این نمی‌پذیرد، چطور می‌شود؟ چرا؟ برای اینکه این می‌داند که حق با اوست!

پرسش: علم یعنی تصور داری، یقین نداری، می‌شود ایمان آورد؟

پاسخ: نه، آنکه علم نیست. تصور مفردات است علم نیست.

پرسش: ... یا آنها بر حق هستند یا ما بر حق هستیم ... ایمان دارد اما یقین ندارد!

پاسخ: نه منظور این است که این تقسیم کار است، اول کار است دآوری نشده است می‌گوید یا آن است یا این است، باید تحقیق بکنید، وقتی تحقیق کردید باید ایمان بیاورید ولی این دو تا آیه می‌گوید که اینها صد درصد علم دارند ﴿جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^{۱۳} این یک، و موسای کلیم فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ﴾^{۱۴}، برای تو مسلم شد این جریان، مشکلی که نداری. پس می‌شود که انسان صد درصد به چیزی علم داشته باشد و عمل نکند او مشکلش چیست؟

۱۳. سوره نمل، آیه ۱۴.

۱۴. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

سرّش این است که علم در یک دستگاه دیگری است، اراده در یک دستگاه دیگری است، هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین اینها نیست. بیان ذلک این است که انسان یک مقسمی دارد، تحت این مقسم چهار قسم است. اگر این مقسم که اول است و این چهار قسم زیر مجموعه آن حل شود یعنی آن اصول پنج‌گانه، روشن می‌شود که ما چرا عالم بی‌عمل داریم و مشکل ما چیست؟ ما قبل از اینکه به دستگاه درون برسیم که یک مقسم داریم به اقسام چهارگانه، باید بیرون را اول حل کنیم بعد برسیم به درون. در بیرون ما یک مقسم است و اقسام چهارگانه یعنی توابع پنج‌گانه صف کشیده‌اند همین صفوف پنج‌گانه در دستگاه درون ما هست آن وقت برای ما روشن می‌شود که چرا ما عالم بی‌عمل داریم؟

ما در دستگاه بیرون خودمان، می‌فهمیم اجمالاً که هم می‌فهمیم هم کار می‌کنیم اما فهم مال چیست، کار مال چیست؟ این را در تقسیمات اقسام چهارگانه باید دست بیابیم ولی اجمالاً ما هم می‌فهمیم، هم کار می‌کنیم، این مقسم است اما از نظر تقسیم‌بندی، ما یک چشم و گوش داریم که مسئولیتشان فهمیدن و درک کردن است، یک دست و پا داریم که مسئولیتشان کار است. این مقسم که ما یک نیروی ادراکی داریم، یک نیروی تحریکی داریم، یک نیروی علمی داریم یک نیروی عملی داریم، چشم و گوش داریم که می‌بیند دست و پا داریم که کار می‌کند این مقسم است، و چهار قسم زیر مجموعه خود دارد.

چهار قسم که زیر مجموعه این مقسم است این است که اینها یا هر دو سالم‌اند یا هر دو مریض‌اند یا این سالم است و آن مریض، یا این مریض است و آن سالم، این اقسام چهارگانه است. ما یک چشم و گوش داریم که خطر را احساس می‌کند مثل اینکه مار و عقرب را می‌بیند. یک دست و پا داریم که می‌تواند حرکت کنند، اگر کسی هر دو عضوش سالم باشد، چشم و گوشش سالم باشد که مار و عقرب را می‌بیند، دست و پایش هم سالم باشد که حرکت می‌کند نجات پیدا می‌کند، وقتی مار و عقرب را دید فاصله می‌گیرد. این کسی است که هم نیروی علمی‌اش ثابت است، هم نیروی عملی‌اش ثابت است، هر دو ثابت‌اند این به مجرد اینکه خطر را دید خودش را حفظ می‌کند.

قسم دوم کسانی‌اند که نیروی علمی‌شان قوی است اما نیروی عملی‌شان ضعیف است، این چشم و گوشش خیلی قوی است مار و عقرب را می‌بیند، اما دست و پایش فلج است، این را شما به او می‌گویید که مگر ندیدی؟ بله، دیدم ولی چشم که فرار نمی‌کند آنکه فرار می‌کند فلج است.

قسم سوم به عکس است دست و پا خیلی قوی است اما چشم و گوش کور و کر است، به این آقا می‌گویند چرا نرفتی؟ می‌گوید دست و پا مگر می‌بینند؟!

قسم چهارم فاقد طهورین‌اند نه چشم و گوش سالمی دارند، نه دست و پای سالمی دارند. آنهایی که در بیرون پس این است ما یک مقسم داریم به اقسام چهارگانه، همین در دستگاه درون ما هم هست، ما یک عقل نظر داریم یک عقل عمل داریم، یک نیروی علمی داریم یک نیروی عملی داریم که این نیروی علمی را می‌گویند عقل نظر و آن نیروی عملی را می‌گویند عقل عمل که «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^{۱۵} این مقسم چهار قسم زیر مجموعه خود دارد یا هر دو سالم است، یعنی این شخص هم می‌فهمد که چه چیزی حلال و حرام است، هم در اجرا مشکلی ندارد عالم است عالم عادل است، او همین که فهمید عمل می‌کند او مشکلی ندارد.

قسم دوم کسانی‌اند که عقل نظری‌شان خوب است خوب می‌فهمند خوب استدلال می‌کنند اما عقل عملی‌شان لنگ است. این می‌فهمد ولی مرتب آلوده می‌شود، نمی‌شود به او گفت که تو که می‌دانستی! بله او می‌دانست اما مگر علم کار می‌کند؟ الان این معتادی که شب با روی یک تکه کارتن در کنار جدول می‌خوابد شما مدام داری به او می‌گویی که ضرر دارد! او مشکل علمی ندارد آن اراده یعنی اراده! آنکه باید تصمیم بگیرد فلج است، مثل کسی که پایش فلج است شما مدام به او عینک بده! کسی که پایش فلج است مدام به او عینک بدهید و دوربین بدهید و ذره‌بین بدهید، او مشکل دید که ندارد، شما به این معتاد طرزی می‌خواهید نصیحت بکنی چرا او حرف را گوش نمی‌دهد؟ برای اینکه مشکل علمی ندارد، مشکل عملی دارد.

۱۵. رک: الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۱۱.

قسم بعدی آن است که مشکل عملی ندارد ولی مشکل علمی دارد، او مقدس بی درک است، مقدس بی درک، هر چه به او بگویی عمل می‌کند اما نمی‌فهمد که چه کار می‌کند، او مشکل علمی دارد اما مشکل عملی ندارد. قسم چهارم فاقد طهورین است جاهل متهتک است، جاهل متهتک این است.

بنابراین به همان اندازه حوزه علمیه که باید مواظب باشد خوب بفهمد، به همان اندازه باید مواظب باشد که تمرین عملی داشته باشد، حالا یا مستحبات است یا واجبات است یا دعاست یا تضرع است یا ناله است، این نگذارد که این مریض بشود، مریض شد مشکل پیدا می‌کند، وقتی مریض شد همراهی نمی‌کند و هیچ راهی نیست، وقتی مریض شد مریض شده است، شما هر چه به او بگویید او خودش در این زمینه کتاب نوشته است، او مشکل علمی ندارد مثل آن آقایی که فلج است شما مرتب به او عینک بدهید، ذره‌بین بدهید، دوربین بدهید، او مشکل دید ندارد، او پایش فلج است، چشم فرار نمی‌کند، پا فرار می‌کند که فلج است.

اصرار قرآن کریم و این دعاها این است که این بخش عملی راه بیفتد. بعد هم در صحنه قیامت همه اینها شهادت می‌دهند چه چیزی را می‌خواهد انکار بکند؟ بعد هم اگر بخواهد فرار بکند خودش گُر می‌گیرد، چگونه فرار بکند؟ اگر ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ﴾^{۱۶}،

این نمونه است یعنی کسی که بیراهه رفته. این کسی که اهل قسط بود و عادل نبود این گُر می‌گیرد، این چگونه می‌تواند فرار کند؟ پس دستگاه خلقت به قدری غنی و قوی است که واقعاً «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^{۱۷} این قدر قوی اگر نبود که نمی‌فرمود:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» همه چیز حاضر است و با هیچ چیزی بهانه قبول نمی‌کند. آدم همان‌طوری که اگر کار خوب بکند

خیلی خوشحال است، اگر خدای ناکرده خلاف بکند هر چه می‌خواهد خودش را رشوه بدهد که آرام بشود شب خوابش نمی‌برد

چرا؟ چون عین حق است کسی به او نگفته است کسی او را محکوم نکرده است او کاملاً نیش می‌زند ملامت می‌کند که چرا این کار

را کردی، چرا این کار را کردی؟ خوابش نمی‌برد. این نفس لواحه حجت بالغه الهی است ذات اقدس اله نفس لواحه را در کنار مسئله

قیامت ذکر کرده است و قسم خورده به او، این خداست ﴿لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾، این آدم چرا خوابش

نمی‌برد؟ برای اینکه به هیچ وجه نمی‌تواند خلاف خودش را توجیه بکند این می‌شود عدل محض.

۱. سوره جن، آیه ۱۵.

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۳.

اینکه فرمود: ﴿تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^{۱۸} این قدر منظم انسان را خلق کرد ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است ﴿تَبَارَكَ اللَّهُ﴾ تمام دستگاه را به او داد، حالا این حرف درست یا نادرست ولی بالاخره آنها گفتند که اینکه در یونان و غیر یونان برای تمدن سازی آمدند گفتند که قوا باید از هم جدا باشد از فطرت گرفتند، از خلقت گرفتند، حالا درست یا نادرست ولی اینجا درست است یعنی دستگاه خلقت ما کاملاً جداست یعنی هیچ رشوه قبول نمی کند یعنی دستگاه قضا طوری است که شما هر چه بخواهید قانعش کنید، قانع نمی شود، بخواهید رشوه قبول بکند نمی کند. پس قانون از خودش اجرا از خودش قضا از خودش سوخت و سوز هم از خودش است؛ «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

امیدواریم آنچه خیر و صلاح است پیش بیاید.

پرسش: در عین حالی که این قوا از هم جدا هستند ولی «النفس فی وحدتها کل القوی».

پاسخ: بله نفس نه بدن. الآن کسی را که تخدیر کردند، بدنش را قطعه قطعه می کنند درست است؟ برای اینکه عمل بکنند قطعه قطعه می کنند، چون روح را گرفتند از آن، این را قطعه قطعه می کنند این درد ندارد بدن درد نمی کشد «النفس فی وحدتها کل القوی»^{۱۹} در لامسه لامسه است، در باصره باصره است. در کتاب های فقهی می بینیم که فقهای ما (رضوان الله علیهم) این کار را کردند ما یک باصره داریم یک چشم. یک سامعه داریم یک گوش. اگر گوش کسی، اذن کسی را کسی آسیب برساند، یک دیه مخصوص دارد اما نیروی شنوایی اش را آسیب برساند یک دیه مخصوص دارد، بین گوش که عضو بدن است گوشت و پوست است با نیروی سامعه که «فی وحدتها کل القوی» است خیلی فرق است. سامعه مال نفس است گوش مال بدن است لامسه مال نفس است اما دست و پا مال بدن است.

فرمود: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدُلْثَانِهِمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا﴾^{۲۰}، ﴿لِيَذُوقُوا﴾ دارد در سوره «نساء» فرمود اگر این پوست سوخته شد یک پوست دیگر می آوریم تا اینها عذاب بکشند نه دست. دست که لامسه ندارد «النفس فی وحدتها کل القوی» نه

۱۸. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۱۹. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة، ج ۸، ص ۵۴؛ نهاية الحکمة، ج ۳، ص ۷۲۱.

۲۰. سوره نساء، آیه ۵۶.

نفس، گوشت و پوست است. هر جا قوه باشد، قوه ادراکی باشد، جزء مرتبه نفس است اما هر جا جزء ابزار و آلات باشد جزء نفس نیست. این ابزار و آلات، این پوست را می‌سوزانند تا لامسه آسیب ببیند.

این حرف یا درست یا نادرست، حالا این تفکیک قوا را از انسان گرفتند آنها که می‌گویند ما از اینجا گرفتیم که از خلقت و فطرت گرفتیم که خدا این‌طور خلق کرد حالا درست یا نادرست ولی واقعش همین است پرسش: یعنی می‌فرمایید تفکیک در انسان در بیرونش است ... در درون یکی است

پاسخ: نه جامع یکی است، قوا تفکیک است

پرسش: شما می‌فرمایید نفس است که ...

پاسخ: «فی وحدته کل القوی» کل است بسیط نیست بله، یک وحدت، نفس است اما «فی وحدته کل القوی» چند تا هستند این چند تا هر کدام...

پرسش: می‌شود وحدت در عین کثرت!

پاسخ: بله. هر کدام کار خودشان را دارند انجام می‌دهند بسیط نیست مثل فرشته نیست چند تا است اما یک حقیقت است و آسیب می‌بیند اما بدن غیر از اوست لذا قرآن کریم وقتی از بدن حرف می‌زند می‌گوید شهادت می‌دهد، درباره خود انسان می‌گویند اعتراف کرده است و در سوره «نساء» می‌فرماید ما این بدن را می‌سوزانیم تا او رنج ببرد معلوم می‌شود که بدن آسیب نمی‌بیند. الآن در اتاق عمل که شخص را تخدیر می‌کنند بعد این گوشت بدنش را قطعه قطعه می‌کنند این درد نمی‌کشد چرا؟ چون لامسه‌اش را گرفتند، تخدیر کردند آن لامسه است که آسیب می‌بیند. «أعاذنا الله من شرور أنفسنا».

پرسش: بدن جزء مراتب نفس نیست؟

پاسخ: نه.

پرسش: غذایی که انسان می‌خورد وقتی که ...

پاسخ: آن قواست.

پرسش: وقتی آن سیب به هضم رابع می‌رسد به ما ملحق نمی‌شود؟

پاسخ: اگر «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»^{۲۱} باشد به قوا برسد بلکه می‌رسد اما به پوست و گوشت که منهای قوه مدرک است برسد نه، آن بدن بیگانه است.

پرسش: چطور غذا در فکر تأثیر می‌گذارد فکر هم در ایمان تأثیر می‌گذارد

پاسخ: بلکه، به قوه تبدیل می‌شود همین فکر پلید است که به ایمان تبدیل می‌شود آن وقت کفر می‌شود.

پرسش: خداوند قوای ما را شاهد بر علیه ما نمی‌گیرد؟

پاسخ: نه، ما خودمان اقرار می‌کنیم.

پرسش: ... خودمان نمی‌خواهیم اما اینها اقرار می‌کنند

پاسخ: نه ما خودمان هستیم «فی وحدته کل القوی» آنجا اگر قوه حرف بزند ما هستیم اما وقتی دست حرف می‌زند ما نیستیم

دست را می‌گوید ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ﴾

پرسش: ... «فی وحدته کل القوی» به یک لحاظ عین او است به یک لحاظ غیر او است ...

پاسخ: نه، آن غیر مرتبه‌ای است وگرنه عین اوست. وقتی که خود قوه حرف می‌زند اوست اما گوشت و پوست حرف می‌زند می‌گویند شهادت دادند این لطایف است.

پرسش: خودمان بر علیه خودمان شهادت نمی‌دهیم؟

پاسخ: نه، خود ما نیستیم شاهد که نمی‌شود علیه خودش باشد آن می‌شود اقرار. قرآن که با

الفاظ بازی نمی‌کند معاذالله، ما یک شهادت داریم یک اقرار داریم. اگر خود انسان بگوید می‌گوید ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾ اما گوشت و

پوست می‌گوید شهادت دادند. الان چرا کسی که در افاق عمل است این را قطعه قطعه می‌کنند دردی احساس ندارد؟ برای اینکه

گوشت و پوست ما نیستیم. الان کسی که هفتاد هشتاد سال سنش است

۲۱. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة، ج ۸، ص ۳۴۵.

پرسش: از مرحله روح ... به بعد ما هستیم.

پاسخ: نه، منظور این است که الآن هفتاد هشتاد سال که عمر می‌کند هشت ده بار تمام یعنی تمام به نحو حقیقت، تمام ذرات عوض شد هشت ده بار، در همین دنیا، این بدن ماست؛ دو روز اگر غذا نرسید چرا آدم لاغر می‌شود؟ این گوشت و پوست آب می‌شود دیگر.

پرسش: رابطه انسان با بدنش رابطه همان انسان با خانه‌اش است.

پاسخ: با آن گوشت و پوست بله؛ اما با قوا، نه، خودش است و حلال و حرام هم اثر دارد، این حلال و حرام هم مثل «فی وحدته کل القوی» است. در آن روایتی که دارد به امام صادق عرض کرد که من این قدر ایمان به شما دارم که اگر یک میوه را دو قسمت بکنید بگویید این قسمت حلال است آن قسمت حرام است من قبول دارم^۱. حالا اگر این شریک باشد نصفش مال این باشد و نصفش مال آن باشد نصف می‌شود حلال و نصفش می‌شود حرام. این غذا مادامی که بیگانه است کاری با ما ندارد اما همین که آمد در فضای دهن جویده شد هنوز تبدیل به گوشت و پوست نشد کاری با ما ندارد اما همین که تبدیل شد یا حلال است یا حرام.

آنجا وجود مبارک سید الشهداء (سلام الله علیه) فرمود که چگونه حرف ما در شما اثر کند در حالی که بطون شما از غذای حرام پر شد^۲، روز عاشورا این فرمایش را فرمود چگونه حرف‌های من در شما اثر بکند در حالی که بطون شما از حرام پر شده است، این می‌شود نفس. آن وقت این نفس آلوده و حرام‌خور چگونه فرمایش امام را گوش بدهد؟ اما مادامی که به آنجا نرسید، می‌تواند این را دور بیندازد. این دستگاه خلقت به قدری عظیم است که واقعا انسان متحیر است ﴿تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. رک: رجال الکشی، ص ۲۴۹؛ سفینه البحار، ج ۶، ص ۴۲.

۲. رک: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.